

متن سخنرانی آقای محمود اعتمادزاده (به آذین)
در جلسه ۴۷۱۰۵ ر۵ کانون نویسندگان ایران
(قسمت دوم)

نویسنده و آزادی

دوستان

در سخنرانی گذشته گفته شد که آزادی نظمی است که شناخته‌ایم و پذیرفته‌ایم. اینک برای روشنگری بیشتر اجازه می‌خواهم بگویم که منظور از نظم مجموعه سازمانها و ضوابط زندگی اجتماعی است. یعنی فرد و خانواده و شهر و کشور و دولت از یکسو با پیوندهائی که در عمل باهم دارند، سنت و اخلاق و مذهب و قانون از سوی دیگر که بطور عمده بر تولید و مبادله و مالکیت وارث ناظرند.

در این که می‌گوئیم آزادی در شناختن و پذیرفتن نظم است نکته‌ای است که باید بدان توجه شود. اینجا بطور ضمنی فرد در برابر مجموعه نظم قرار دارد آنرا می‌سجد و در باره‌اش حکم صادر میکند، و مثلاً می‌پذیرد یا نمی‌پذیرد. این پذیرفتن یا نپذیرفتن نظم ناشی از ضرورت آلی زندگی فرد در مناسباتش در اجتماع است، بدون تحکم و اعمال زور به‌شکلی که باشد. در این صورت است که با شناختن و پذیرفتن نظم، اراده فرد در همان مسیر نظم می‌رود و تعارض و تناقضی با آن ندارد. واقعیت آزادی حاصل می‌شود. اما از آنجا که هیچ نظمی ساکن نیست، آزادی نمیتواند در یک مرحله ساکن بماند. دوام آزادی بسته بدان است که میان اراده فرد و نظم اجتماع تعادل و تأثیر متقابل پیوسته برقرار باشد. و ما اجتماعی را آزاد می‌گوئیم که در آن چنین تعادل و تأثیر متقابلی میان اراده اکثریت افراد مردم و نظم اجتماع در کار باشد. و شك نیست که این تعادل و تأثیر متقابل نمیتواند خود بخود صورت بگیرد، بدلیل دیر جنبی (اینرسی)

(Inertie) که در طبیعت گروه است ، و نیز در اثر سختی و صلابتی که بهرحال در ضابطه‌های نظم هست ، همیشه ، این تأثیر متقابل و تعادلی که از آن پدید آمدنی است با فاصله وقوع مییابد ، و درست در همین فاصله است که ضرورت عمل آگاهانه بوجدانهای بیدار تحمیل میشود . ضرورت دیدن و گفتن و بازگفتن . ضرورت پراکندن تخم اندیشه و گرد آوردن بازوی کار... در این حال دیوارها و مرزهای نظم که در پیش از آن سخن گفتیم و وظیفه‌اش را درنگ‌داشت و دوام یگانگی گروه یاد آوردیم ، بوجهی آگاهانه از میان برداشته میشود و مرزها و دیوارهای تازه‌ای متناسب با گسترش مادی و معنوی گروه یا اجتماع احداث میگردد ، و این کار هم بازحمت و دردی کمتر ، بدون نیاز بحرکت‌های شدید و زمین لرزه‌های اجتماعی و فاجعه‌هاییکه به همراه دارد . گرچه ناچار باید افزود که در طبیعت زمین لرزه است و فاجعه‌ها بار می‌آورد که دردناکتر و وسیع‌تر از همه در این اواخر زمین لرزه خراسان بود...

بگذریم ، در گفتار پیش اشاره‌ای هم به «جرات آزادی» بود و «آزادی جرات» ، و گفته شد که در مورد اخیر ، یعنی آزادی جرات خود داشتن یا باندازه تیر پرتاب جرات خود آزادی بجنگ آوردن و آزاد بودن ، بساری در این مورد ، روی سخن با پیش‌روترین و دلیرترین و آگاه‌ترین عناصر جامعه است که هنرمند واقعی ، هنرمند جوینده راه‌گشا از آن شمار است . پس اینک می‌رسیم به هنر و هنرمند که رابطه‌شان ، نحوه برخوردشان با آزادی موضوع بحث امشب ماست .

بهر صورتی که بگیریم ، ماده خام و افزار کار و شیوه پرداخت هرچه باشد ، هنرگزارش است . و هنرمند گزارنده . هنرمند همیشه خبر از چیزی می‌دهد که یا بر او گذشته است ، یا آنکه او خود بر آن گذرداشته ، روشن تر بگوییم ؛ هنرمند یا از حادثه‌ای در بیرون خبر میدهد یا از آزمونی که بیشتر رو بدرون دارد . پس هنر بازگفت حادثه و آزمون است بیاری سخن ، رنگ و شکل ، صوت و نوا ، حرکت ، ماده صورت پذیر ، یا ترکیبی از برخی از مواد و حتی همه‌شان ، مثلا در سینما . اما اگر هنر بازگفت حادثه و آزمون است هنر بازگفتنی البته هنر نیست آنچه گزارش هنری را از غیر آن متمایز می‌دارد توانائی هنرمند است در بهم زدن رشته توالی زمانی و مکانی اجزاء حادثه یا آزمون ، در حذف برخی از این اجزاء و تأکید روی برخی دیگر ، در انتقال مایه‌ها از سایه به روشن ، از قوت بضعف یا عکس آن ، در فراهم آوردن و پیوند دادن اجزاء چند حادثه از چند جا و ترکیب آنها بایکدیگر . و سرانجام آن خاصیت زندگی و این همه دستکاری و تبدیل و جعل را در آخرین پرداخت ضروری تر و باور داشتنی تر از خود حادثه یا آزمون میکند . پس هنردانسته یا ندانسته - وجه بهتر که ندانسته باشد یا کمتر دانسته ، چه همین خود حکایت از نیرو و امالت نبوغ می‌کند - باز آفریدن حادثه یا آزمون است . و این باز آفرینی اگر هم رنگ تفنن - بگیرد و چرا نکیرد؟ - باز تفنن نیست . نهفته یا آشکار ، همیشه نیتی و قضاوتی در بردارد که خود را جدی می‌شمارد و باید به

جد گرفته شود. هنر گزارشی خام و بی‌چهره نیست؛ پیامی است خسواستار پذیرش و باورداشت. و از اینجا است که هنر، هر قدر هم درون نگر فردی باشد، باز رو بیرون دارد. دید و دریافت فرد بضرورت در جستجوی آن است که از مجرای هنر در زمونه دید و دریافت همگان نشانده شود تا به نیروی باور عام همان ارزش فردی خود را ژرف‌تر و واقع‌تر باز یابد. پس میتوان گفت که مسیر هنر از واقعیت است بکارگاه وجدان هنری و بازگشت از آنجاست بواقعیت. چهره‌نوساخته‌ئیکه هنرمند بضرورت از واقعیت پدید می‌آورد، پس از عرضه شدن زندگی خاص و مستقلی آغاز میکند. در این مرحله است که هنر - در وجود اثر هنری - همچون آئینه در برابر واقعیت مینشیند و حذف این هم‌نشینی هر کسی را بسنجش و نتیجه‌گیری فرامیخواند.

و همین‌خود معنای اجتماعی اثر هنری و راستای تأثیر آنرا مشخص میگرداند. یعنی هنر متناسب احوال ارزش تأیید یا انکار، تمثیل، گواهی و ادعای نامه، نمونه‌آرمانی و غیر آن پیدا میکند و با نفوذ در وجدان همگان خاصیت برانگیزنده و بسیج‌کننده خود را ظاهر میسازد و تبدیل به نیرو می‌گردد.

برخی، از آفرینش هنری سخن میگویند، و در این سهل‌انگاری بسیم گمراهی می‌رود. چه پنداشت اختیاری در آن نهفته است که وجود ندارد. در کار هنر ضرورت است و منطق خاص خود که از این زمینیه هنر به آن يك، از این هنرمند بآن دیگری و از يك اثر به اثر دیگر میتواند کاملاً متفاوت و گونه‌گون باشد. اما از این گونه‌گونی بیشمار نباید به اشتباه افتاد و گفت هنرمند با اختیار خود این یا آن اثر را در این یا آن ماده خام، باین یا آن شیوه، باین یا آن افزار کلامی آفریند هنرچنانکه گفته شد، باز آفرینی است نه آفرینش. هنر تصرفی است در واقعیت بدست هنرمند که بهر حال در فضای واقعیت نفس میکشد و زنده است. بی بند و بارترین، بفرنج‌ترین، انتزاعی‌ترین تخیل باز به مانند نوعی خاتم-کاری عناصر واقعیت را بکار میگیرد. برای هنر از واقعیت گزیری و گسریزی نیست. بیرون از واقعیتکه ما همه مظاهر هستی ما - از جمله هنر - را در بر میگیرد هیچ واقعیت دیگری نمی‌تواند باشد. هر چه هست زبان‌های و جوشی است از واقعیت و در همان نظم کلی آن جای دارد. آری - موج همان دریا است - بهر شکلی که پدید آید.

بگذریم. زندگی ورشد و شکوفائی هنر در پیوند آن است با واقعیت که برای ما در چهار چوب آگاهی و احساس و فعالیت ما - پیش از هر چیز بهمان معنای زندگی اجتماع است.

بهر عنوان که بگیریم، اجتماع و نیروها ئیکه در آن در کارند بر هنر حاکمند چهره‌های متفاوت هنر و جنبه‌گیری‌هاییکه در آن بچشم میخورد نمودار خاص و تأثیر کنش و واکنش این نیروها است در کشاکش. نیروهای اجتماع است که هنر موضوع خود را میجوید و در بیان می‌آورد، این را نفی و آنرا اثبات میکند، باین می‌پیوندد و از آن می‌برد، زندگی بخش این و مرگ اندیش آن میشود. ضرورت چنین کشاکش در وجود خود اجتماع است که تضاد را در خود دارد. در خود می-

پرورانند و در جریان برخورد تضادها دگرگون میشوند و تکامل مییابد. از این کشا-
کش هیچ چیز برکنار نیست، از جمله هنرمند و هنر. ولی ضرورت چیزی
است و آگاهی بر ضرورت چیز دیگر. هنرمند در چهار چوب تضاد اجتماع - تضاد
میان کهنه و نو، حق و باطل، زندگی و مرگ کار میکند و حاصل کارش، هنر، معنی اجتماعی
دارد. اما چه ساقه خود او بر این معنی آگاهی نداشته باشد. این آگاه نبودن یا احیاناً
بر روی خود نیارودن هیچ تغییری نه در معنی هنر میدهد و نه در جائیکه هنرمند اشغال
کرده است. معنای هنر را همان راستای تأثیر اجتماعی آن همین می کند و
حسای هنرمند را پیوندهای مادی و معنویش با این یا آن گروه از
نیروی های اجتماع.

گفتیم که هنر باز آفرینی واقعیت است، و گفتیم که در آن ناگزیری و ضروری است.
اما ضرورتی که در باز آفرینی هنری است و از خود هستی هنرمند و پیوند نا-
گسستنی اش با واقعیت برمی جوشد، با اجباری که بدست آویز این یا آن اصل
حاکمیت فرد یا گروه ممکن است از بیرون بر هنرمند وارد آید از بیخ و بن مابینت
دارد. یکی قانون رشد و گسترش واقعیت است و دیگری فرمان هوس فرد یا منافع
و اغراض گروه حاکم. و اینهاست که مسئله آزادی برای هنرمند مطرح میشود
و بعلمت خصلت اجتماعی هنر، آزادی هنرمند خواه ناخواه با آزادی های فرد کشیده
میشود و مسئله بمقیاس سراسر اجتماع گسترش میابد. در هر دوران معین، البته
هنرمندانی هستند که در مسیر نظم جای دارند و با آن در پیوندی مادی و معنوی
جوش خورده اند. اینان در هنر نمایندگان و مدافعان ضابطه های مستقر نظم اند
و تصویر تأیید آمیز و احیاناً بزرگ شده، تصویر کم و بیش ثابت و مدعی جادوانگی
از آن بدست میدهند و شك نیست که فرد یا گروه حاکم اینان را بدرستی پایگاه
حکومت خود می شمارد و نیازی ندارد که با آنان بزبان زور و تحکم سخن بگوید
برعکس خرمن امتیازات و افتخارات را سخاوت مندانه در پایشان میریزد. برای
این دسته از هنرمندان آزادی در عمل حاصل است، چه اراده شان در تعارض و
تناقض آشکار با مسیر نظم نیست و اگر اکثریت افراد اجتماع نیز آگاهانه در همین
پیوند مادی و معنوی با نظم مستقر بوده مانند آن هنرمندان پذیرفتار این نظم باشند
میتوان گفت که آزادی عمومیت دارد.

اما - و حرف همین جا است - در دورانی که اکثریت اندیشه مند و فعال مردم
با نظم مستقر بهره انانی سازگاری نداشته، اراده اش با آن در تعارض و تناقض باشد
و باین تعارض و تناقض امکان حل شدن از راه تأثیر متقابل در تعادلی زنده و متحرك
داده نشود، چنانکه در پیش هم گفتیم در این صورت آزادی نیست. در چنین
احوالی فرد یا گروه حاکم در برخورد با هر متعارض، خاصه اگر هنرمند باشد،
آسان ترین راه را که بن بست کامل است و کمین گاه فاجعه ها - انتخاب میکند، بیک
دست پول و مقام و کرامانی و شهرت زود درس یعنی هر چه نیروی مرد را خنثی کند
میافشاند و بدست دیگر با شلاق محدودیت و فشار و ستم پیش می آید، هر چیز را
که هدف اعتراض است در پرده قدس می پوشانند، انواع محرمات پدید می آورد،
آزادی را در بند می کشد.

ولی آزادی ضرورت است، ضرورت موجود بالنده، بلکه ناچار نفس بکنجایش
سینه میکشد،

و در اینجا سخن از موجودی به عظمت و نیرومندی يك اجتماع
می رود .

ضرورت آزادی در هنرمند باشدت و عمقی بیشتر از هر کس در کار است، چه
کمال هنر در آزادی بیان هنری است. هر چیز که این آزادی را محدود کند، اگر
بجبر و اکراه باشد هنر را مثله میکند و رشد آنرا بخطر می افکند، و اگر اختیاری باشد هنر
را از صداقت دور میدارد.

برای هنرمند، آزادی بیان هنری مرز زندگی است، اما برای قدرتی که با
آزادی سرنا سازگاری دارد مرز بدگمانی است. و قدرت بدگمان همیشه نابردبار و
تنك افق و تجاوز پیشه بوده است، در تمام طول تاریخ.

از اینجاست که شکست تقریباً مداومی که اصیل ترین و ارزش مندترین هنر-
مندان آنانکه دورتر و عمیق تر رفته اند و بيك عنوان خبر از نادیده هاداده اند-
با قدرتهای نابردبار، از حکومت ها گرفته تا سازمانهای فرتوت اجتماعی، داشته اند
اینان با همه بازخواستها و فشارها و تکفیرها، و آنجا که چاره نبود با تحمل شکنجه ها
آزادی بیان هنری را که جوهر نبوغ هنرمند است حفظ کرده اند و با نمونه
پایداری خویش امید به آزادی و ضرورت پاسداری از آنرا در دلها زنده نگاه
داشته اند .

و باید تاکید نمود که آزادی بیان هنری از مجموعه آزادی های فردی و اجتماعی
جدا نیست .

هر تجاوزی که به آزادی های متعارفی صورت گیرد تجاوز به آزادی بیان
هنری را نیز در پی دارد . و این تجاوز آشکار باشد یا در پرده ، هنر را محدود میکند
و بخدمت منافع و اغراضی که با آن بیگانه است درمی آورد . اما هنرمند راستین
تن به عجز مجاز و غیر مجاز نمی دهد و جز بضرورت بیان هنری خویش که از آن
تعبیر به الهام میشود ، به هیچ ضرورت تصنیفی کردن نمی نهد .

در مبارزه ای که هنرمند برای تأمین آزادی بیان هنری خود در پیش دارد
طبیعی است که رو به مردم کند و از مردم نیرو و توان بگیرد. هنرمند چشم و زبان مردم
است و مردم دست و بازوی هنرمند. و راه ردویکی است . راه آزادی .